

خانه ام ابری ست...

2. دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها و سرمایه‌ی مالی

محمد قراگوزلو
QhQ.mm22@yahoo.com

درآمد (دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها)

اواسط اکتبر 2001 کم و بیش یک ماه پس از حمله‌ی القاعده به برج‌های منهن؛ اورینا فالچی ضمن سوءاستفاده‌ی فرصت طلبانه از جریحه‌دار شدن عاطفه‌ی افکار عمومی جهانیان و فضای خشم و نفرتی که علیه اسلام سیاسی و بنیادگرا شکل بسته بود، پلاکاردی به دست گرفت و در خیابان‌های مشهور "دهکده‌ی جهانی" قدم رو رفت و جماعتی را پیش‌فنگ داد که یک صدا فریاد می‌زدند "ما همه نیویورکی هستیم!". آنان نمی‌دانستند - یا جاهل می‌کردند - که عامل عمده‌ی این "وحدت" صوری و دلیل اصلی این "احساس خطر" و "ابراز هم بسته‌گی" توسط همان "دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها" ساخته شده بود.

هفت سال بعد و متعاقب پیروزی باراک اوباما و در اوج علنی شدن بحران اقتصادی جاری، زمانی که نیوزویک تیترا نخست خود را با قلم درشت چنین برگزید: "اینک ما همه سوسیالیست هستیم"، همه‌ی دولت-گراها، سوسیال دموکرات‌ها، راه‌سومی‌ها و نئوکینزین‌ها - که این شعار را پاک‌نویس می‌کردند - به فراست فهمیده بودند که نظام ایده‌نولوژیک حاکم بر سرمایه‌داری در سطوح دولت‌های بزرگ و فرعی نه فقط قادر نیست بر سیاق روش‌های نئولیبرالی سی سال گذشته‌ی دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها پیش برود، بلکه اقبال و استقبال کارگران و زحمتکش‌ان از جنبش‌های رو به عروج نان و آزادی با پیش‌زمینه‌ی شورش گرسنه‌گان

و اعتراض استبداد زده‌گان - در آینده‌یی قابل پیش‌بینی - ضرورت خلع سلاح پیش‌روان و پیش‌تازان سوسیالیسم متحذب را بیش از همیشه به امری حیاتی تبدیل کرده است. سرمایه‌داری معقول در شرایط غوغای ناشی از فروپاشی "سوسیالیسم واقعاً موجود" و ضعف جنبش سوسیالیستی کارگری جهانی و عقب‌نشینی کارگران سوسیالیست متشکل، نحله‌های راست سوسیال دموکراسی را به میدان فرستاد. آنان که عمق بحران را خوب می‌شناختند و مهار آن را تا یک دوره‌ی مشخص تاریخی ناممکن می‌دانستند، برای نجات سرمایه‌داری دست به کار شدند. مهار اتحادیه‌های کارگری و تحدید شعارها و آرمان‌ها به یک سلسله مطالبات تریونیونی (در این زمینه بنگرید به مقاله‌یی از این قلم تحت عنوان "**اتحادیه‌گرایی محافظه‌کار**" این جا و آن جا) در دستور کار قرار گرفت و کارگران معترض با وعده‌های اصلاحات پارلمان‌تاریستی به خانه‌ها فرستاده شدند و همه‌ی افق و آرمان جنبش کارگری در مسیر ناکام دو سه سال سن بازنشستگی تقلیل یافت. صد و پنجاه سال پس از کمون پاریس، دست راستی‌ترین دولت تاریخ فرانسه (دولت سارکوزی) به قدرت رسید و در بستر خاکستر سرد و پریشان آتش خاموش سنت‌های تاریخی جنبش چارتیستی، مارگارت تاچر باز هم حامله شد و دولت نئوکنسرواتیست دیوید کامرون را زائید. در سایر کشورها نیز راست‌ها بالا آمدند. راستی‌ها به پارلمان سوئد رفتند و سوسیال دموکراسی نروژ را منفجر کردند. در یونان و اسپانیا، دولت‌های مدعی "سوسیالیسم" خشن‌تر از راست‌ها، قافله سالار کشتار "ریاضت اقتصادی" شدند. استمرار بحران خیلی سریع‌تر از حد موعدها را انداخت تا دانسته آید که شعار نیوزویک نیز مانند شعارهای "عدالت خواهانه‌ی" یک رییس‌جمهور ناریست، دماغوژی محض بوده است. حالا دیگر معلوم شده است که "پلیس متمدن" انگلستان برای تحکیم پایه‌های سست شده‌ی سرمایه‌داری تاچریستی در صف نخست توحش و تبه‌کاری ایستاده است. ادامه‌ی بحران اقتصادی به صفتی جدیدی در اواخر سال 2011 انجامیده است. آتش انقلاب‌های آفریقا و خاورمیانه به سوریه و اسراییل رسیده است. هیچ دولتی از تعرض عنقریب

فرودستان در امان نیست. از هیچ بهشت موعودی دیگر رجزهای "جزیره امن" - عبارت مورد علاقه‌ی شاه ایران - به گوش نمی‌رسد. در عصر امپریالیسم و جهانی شدن‌های نئولیبرالی و انکشاف تمام عیار بورژوازی؛ پروسه‌ی به اصطلاح **"متعارف شدن دولت‌های بورژوایی عقب مانده"** به آخر خط رسیده است و تنها یک **استراتژی سوسیالیستی** می‌تواند مژده‌ی تحقق عینی نان و آزادی و برابری باشد. حتا در افغانستان و یمن و لیبی هم سخن گفتن از هرگونه پیروزی دموکراتیک، **مستلزم به میدان آمدن طبقه‌ی کارگر و انقلاب بی وقفه** است. استمرار حاکمیت سرمایه‌داری، جهان را به نابودی خواهد کشید. گرسنه‌گان سوماتالی با درجات مختلفی در همه‌ی جای جهان رژه می‌روند. آن گرسنه‌گان با اندک توان باقی مانده برای سیر کردن شکم‌های خود اماکن بورژوایی و حتا خرده‌بورژوایی انگلستان را هدف می‌گیرند و آن جا که زورشان نمی‌رسد دست به **خودکشی** می‌زنند. (به آمار خودکشی‌های ایران بنگرید تا به عرضام برسید) به خانه می‌خزند. روشن فکران و "چپ" های مبارزانشان **خسته از پلیک های صد من یک غاز** از فیس‌بوک پناهنده‌گی می‌گیرند و خمیازه می‌کشند و در آگاه‌گری روشن فکرانه می‌ماسند. آنان همان "مبارزان" مجازی هستند که در اوج **ناامیدی و افسرده‌گی** پشت لپ‌تاپ‌ها می‌پوسند و پیر می‌شوند. پیر می‌شوند. پیر می‌شوند. باری

گفت‌آورد پیشین را پی می‌گیریم با این امید که ابرهای خانه‌ی ما ببارند. با این توضیح که به قول همان پیرمرد نازنین یوشی "دنیا خانه‌ی من است." این خانه را باید - و می‌توان - از اشغال تبه‌کارانی همچون کامرون و سارکوزی و پاپاندرو و زاپاترو و مرکل و برلوسکونی و قذافی و عبدالجلیل و عبدالسلام جلود و اسد و علی‌اف و آل خلیفه و سعود و کرزای و مالکی و نتانیاهو و مشابه اینان پاک ساخت. اینان اعضا و دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها هستند. هیچ تفاوتی میان قذافی و جانشین احتمالی اش (عبدالجلیل) نیست. برادعی رونوشت مطابق با اصل مبارک است. وقت آن رسیده است که تغییر سیاست مداران و جا به جایی دولت‌های بورژوایی جای خود را

به دولت های انقلابی بر آمده از جنبش فرودستان بدهند.

□

سوم بی‌ثباتی سرمایه‌داری

• سخن گفتن از سرمایه‌داری **متعادل و با ثبات** از یک قرن و نیم گذشته به هذیان مجنونان مانسته است.

• بزرگان سرمایه‌داری - از آدام اسمیت و ریکاردو تا هایک و میسز - به بحران زا بودن نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری اذعان و اعتراف کرده‌اند، اما در عین حال **دست نامریی بازار** را برای کنترل این بحران شایسته دانسته‌اند.

• چنان که دانسته است نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری اساساً بر مبنای **باز تولید بحران** و تلاش برای حل آن در چارچوب **سیدستمی** نهادینه شده است. به این اعتبار سرمایه‌داری بحران را حل نمی‌کند، بل که منتقل می‌کند. این انتقال به صور مختلف صورت می‌بندد. در جریان بحران نئولیبرالی جاری، ابتدا بانکها و موسسات مالی یکی پس از دیگری ورشکسته شدند. سپس نوبت صنایع کوچک و بزرگ رسید. سرمایه‌داری نئولیبرال که تا این برهه دولت را از مداخله در امور اقتصادی بر حذر داشته بود، **برای نجات مراکز مالی** آستین‌ها را بالا زد. **تزریق مقدار هنگفتی پول** به بانکها، بازار و صنایع، بر مبنای تئوری شکست خورده‌ی کینز (تئوری عمومی اشتغال بهره و پول) بلافاصله با توافق تمام سران دار و دسته‌ی نیویورکی و متحدان‌شان در اتحادیه‌ی اروپا عملی شد. این پول‌ها که با هدف خروج از رکود و ایجاد رونق انجام شده بود نه فقط به اهداف از پیش تعیین شده نرسید، بل که از یک سو به بی‌کاری افزود، رکود ادامه یافت، و دولت آمریکا و متحدان غربی‌اش در زیر بختک بدهی‌های سنگینی رفتند که از پیش نیز حجم آن - به دلایلی که خواهیم گفت - نجومی بود. ورشکستگی بانکها به دولت‌های مقروض منتقل شد. آوار بدهی در قالب **کسری بودجه** بر سر تمام دولت‌های درگیر بحران خراب گردید. برای جبران کسری بودجه‌ی، ضد کارگری‌ترین

سیاست‌های تاریخ سرمایه‌داری تحت عنوان "**ریاضت اقتصادی**" در دستور کار قرار گرفت. به این مفهوم و با توجه به پیکان تیز این سیاست‌های ریاضتی که مستقیماً تن و جان معیشت فرودستان را نشانه رفته است، باید گفت که سرمایه‌داری از سال 2008 - شروع بحران جاری - بار دیگر مانند موجود مفلوکی در مرداب بحران دست و پا زده و هیچ روزنه‌یی از شکوفایی و رونق را نگشوده است. در واقع پروپاگاندا دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها حالا به اذعان و اعتراف خودشان سرابی بیش نبوده است. حجم بدهی‌های آمریکا، رکود کامل در اقتصاد دولتهای شاخص عضو یورو (آلمان و فرانسه) و بحران تمام عیار در دولتهای کشتی شکسته‌یی همچون ایسلند و پرتغال و اسپانیا و یونان و ایتالیا - و متعاقباً انگلستان - به مراتب واقعی‌تر و عینی‌تر از آن است که بتوان از طریق مقاله و مدیا و سخنرانی، کتمان کرد. ظرف سیصد و پنجاه سال گذشته - از پادشاهی ولگردان تا دولتهای نئوکنسرواتیست - سرمایه‌داری با چنین بحرانی دست به یقه نبوده است. اینک سرمایه‌داری بی‌ثبات‌تر از تمام سال‌های حیات نکبت بار خویش است. این توبمیری از نوع توبمیری دهه‌ی سی و هفتاد قرن گذشته نیست!

چهارم بحران سرمایه‌ی مالی یا مالیه ؟

تبعاً در این سلسله مقالات من به دنبال طرح مواضع و تحلیل‌های اثباتی خود خواهم رفت و از نقد تفاسیر ربط و بی‌ربط این و آن جریان و فرد چپ بر حذر خواهم بود. با این حال اشاره به این نکته مهم ضروری است که بحران جاری از همان سپتامبر 2008 مرزهای موسسات و نهاد های مالی را شکسته و به یک **بحران کلاسیک و تمام عیار اقتصادی** - با تبعات سیاسی اجتماعی نامعلوم - تبدیل شده است. سخن‌گویان بورژوازی ظرف این سال‌ها تمام تلاش خود را معطوف روند محاسبه شده‌یی کردند که قرار بود بحران جاری را با تاکید بر تحدید آن در حوزه **سرمایه‌ی مالیه** به کراوات دولتهای متروپل و فرعی سرمایه‌داری سنجاق کنند و تغار شکسته را در محدوده‌ی ورشکسته-

گی لمن برادرز و واشنگتن موچووال و بیمه‌ی AIG و غیره ماستمالی کنند. چنین نیست اما. چنان که خواهیم گفت. و شگفت آن که چپ‌های شناخته شده‌ی نیز شاید به تاسی از همین پروپاگاندا - و به نظر من فاصله گرفتن از نظریه‌ی مارکسی بحران اقتصادی - فتیله‌ی سوخته‌ی بحران را تا حد یک **بحران مالی فراگیر** پایین کشیده‌اند. برای نمونه لئوپانیچ و سام گیندین برای تبیین بحران به تونل "تناقضات درونی نظام مالی" رفته‌اند و "تزه‌ای بحران" را در محدوده‌ی "تضادها و پویایی تاریخی مالیه‌ی سرمایه‌داری در نیمه‌ی دوم قرن بیست" یافته‌اند. به عقیده‌ی ایشان:

«ریشه‌های **بحران مالی جاری** را که از آمریکا آغاز شده است، نباید در بحران سودآوری در حوزه‌ی تولید جست‌وجو کرد. آن طور که در بحران دهه‌ی هفتاد مشاهده می‌شد و نه در عدم توازن جهانی که از آن زمان تاکنون به وجود آمده است... گسترش سرمایه در مکان و تامین اجتماعی سرمایه‌داری در ربع آخر قرن بدون **نوآوری‌های نظام مالی نمی‌توانست رخ بدهد**. رشد بازار مالی اوراق بهادار و بین‌المللی شدن نظام مالی آمریکا سرمایه‌گذاری در مقیاس جهانی و ادغام آنها را در تولید و تجارت فراهم کرد و گرنه انباشت سرمایه به طور قابل ملاحظه‌ی محدود می‌شد... **بی‌ثباتی و رقابت در نظام مالی جهانی منجر به یک سلسله بحران‌های مالی** شد که کنترل آن به **دخالت مکرر دولت نیاز داشت**... نقش مرکزی **نظام مالی** در شکل دادن سرمایه‌داری جهانی و نقش دولت آمریکا در ایجاد **حباب** در بخش مسکن انکارناپذیر است... **انفجار ناگزیر حباب مسکن** به علت نقش مرکزی در حفظ نهادهای مصرفی آمریکا بر بازارهای مالی جهان تاثیر عمیقی داشت... سطح بحران امروز در حدی است که **ملی کردن نظام مالی** نمی‌تواند از دستور کار سیاسی خارج شود... درخواست **ملی کردن بانک‌ها گشایشی** است برای پیشبرد استراتژی‌های وسیع‌تر که سرآغاز نیاز برای طرح **بدیل‌های** نظام یافته در مقابل سرمایه‌داری است...»
(برجسته‌سازی‌های عبارات متن از من است)

در واقع پانیچ و گیندین بی‌اعتنا به ابعاد گسترده، پیچیده و عمیق بحران اقتصادی و بی‌توجه به **نظریه‌ی مارکسی بحران** فقط به یک حلقه (سرمایه‌ی مالیه) دست برده‌اند و ناشیانه بر درهای شکسته‌ی ضرورت **"ملی سازی‌ها"** کوبیده‌اند.

به یک مفهوم سرمایه‌ی مالی (finance capital)، چنان که ما قبلاً نیز گفته‌ایم (فی‌المثل در مقالات: "آیا به راستی آمریکا دوست مردم ایران است"، "جنبش کارگری و امپریالیسم" و "از آلن ایر نپرسید" نیز در کتاب "بحران؛ نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال") در آثار مارکس و انگلس مورد توجه قرار نگرفته و برای نخستین بار از سوی لنین و هیلفردینگ و سایر نظریه پردازان انترناسیونال دوم وارد مباحث سیاسی اقتصادی جنبش سوسیالیستی شده است. به نظر می‌رسد کتاب "سرمایه‌ی مالی، جدیدترین مرحله‌ی تکامل سرمایه‌داری" (هیلفردینگ - 1910) مهم‌ترین اثری باشد که پس از انتشار توجه تحسین برانگیز لنین، بوخارین و کائوتسکی را برانگیخت و یکی از پایه‌های تدوین تئوری "امپریالیسم" لنین قرار گرفت. تا آن جا که اتوبائر نوشته‌ی هیلفردینگ را ادامه و مکمل کتاب سرمایه‌ی مارکس دانست. سرمایه‌ی مالی - که با سرمایه‌ی مالیه، سرمایه‌ی پولی یا سرمایه بهره‌آور متفاوت است - از ترکیب و تلفیق **سرمایه‌ی مالیه‌ی موجود در بانکها و سرمایه‌ی صنعتی** صورت می‌بندد و در برهه‌ی خاصی از روند سرمایه‌داری پیشرفته شکل می‌گیرد. چکیده‌ی نظریه‌ی هیلفردینگ درخصوص سرمایه‌ی مالی در این جمله خلاصه می‌شد که "در اختیار گرفتن شش بانک بزرگ برلین در حکم در اختیار گرفتن مهم‌ترین قلمروهای صنعت بزرگ است." (R.Hilferding, 1981: 62)

در این چارچوب سرمایه‌ی مالی در جوامع پیشرفته‌ی بورژوازی به مثابه‌ی بخش عمده‌ی **از سرمایه‌ی موجود خارج از فرایند تولید** ایفای نقش می‌کند و در قالب اشکالی مانند **ارزش خالص، سهام و وام و اوراق بهادار** حرکت می‌کند. هسته‌ی اولیه‌ی مبحث هیلفردینگ در نظریه‌ی سرمایه‌ی موهوم (Fictitious capital) مارکس به دقت تبیین شده

است.

(فصل 29 مجلد سوم کاپیتال، ذیل تحلیل سرمایه‌ی بانکی بنگرید

به: (K.Marx, 1984, PP.463)

تئوری سرمایه‌ی موهوم مارکس می‌تواند با تسامح نظری پایه‌ی همان تئوری سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ و لنین واقع شود. سرمایه‌ی موهوم اگرچه در فرایند گردش سرمایه و سرمایه‌ی در گردش تاثیرگذار است و در فرایند انباشت نیز موثر است، اما در جریان تولید مادی و تضاد مستقیم کار - سرمایه کم و بیش سترون است. به این دلیل روشن که ارزش اضافه در قالب تولید کالا شکل می‌گیرد اما در حوزه‌ی توزیع و گردش، بزرگ و فربه شدن سرمایه یک سره به نرخ سود وابسته است. دقیقاً از همین منظر نقش سرمایه‌ی مالی تا جایی که هستی‌اش به منبع اصلی انباشت سرمایه گره خورده، روی‌کردی **حاشیه‌یی** است. از آن جا که چنین شکلی از سرمایه در فرایند گردش، مستقل از منبع اصلی خود عمل می‌کند، مارکس آن را موهوم یا غیر حقیقی نامیده است. این سرمایه غیر حقیقی اما واقعی است. واقعی است چون بر جریان انباشت تاثیر واقعی می‌گذارد. غیر حقیقی است چون حقیقتاً وجود ندارد.

نکته‌ی چالش برانگیز این است که آیا سرمایه‌ی مالی موجود در بانک‌ها و پخش و پلا شده به شکل اوراق بهادار و سهام - و به ویژه انشقاقی‌ها (derivative) - که در حال حاضر اسب دولت چین را سوار یابوی دولت آمریکا کرده است - می‌تواند به تسلط همه جانبه‌ی بانکها بر کارخانه‌ها عینیت بخشد؟ آیا چنین سرمایه‌یی که بخش قابل توجهی از تنزل رتبه‌ی اعتباری آمریکا را رقم زده و ماهیت بدهی‌های ایالات متحد را شکل داده، منشا اصلی قدرت سیاسی سرمایه و دلیل ساختاری بحران اقتصادی جاری است؟ به گزارش دویچه‌وله بیشترین بدهی خارجی آمریکا به چین است که به آن کشور یک تریلیون دلار اعطا کرده. دولت چین یک سوم از سه هزار و دویست میلیارد دلار ذخیره‌ی ارزی خود را صرف خرید اوراق بهادار آمریکایی کرده است. بخشی از این سرمایه‌گذاری سنگین در اوج بحران بانکها و مستغلات آمریکا (2008) صورت گرفت و به طور

موقت سوراخ سنبه‌های کشتی شکسته‌ی اقتصاد آمریکا را بند و پیوند زد.

مستقل از این که میزان **قدرت سرمایه‌ی مالی** و نظریه‌ی هیلفردینگ از سوی چپ‌هایی همچون سوئیزی (2-1941) و فیتچ و اوپنهاایمر (1970) و کاتس (1978) به نقد کشیده شد و بار دیگر بر **قدرت سرمایه‌ی صنعتی** تاکید گردید، مساله‌ی مهمی که از سوی پانیچ و گیندین در تبیین بحران اقتصادی جاری مکتوم مانده، بازگشت به همان نقش استراتژیک سرمایه‌ی مالی در فرایند انباشت سرمایه و روند بحران زای اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. چنین تحلیلی در خوش‌بینانه‌ترین شرایط می‌تواند فقط ماه‌های اولیه‌ی علنی شدن بحران 2008 و ورشکستگی پی در پی نهادها و موسسات غول‌پیکر مالی را پوشش دهد و قادر نیست سرایت بحران مالی به مراکز تولیدی و ورشکستگی صنایع را تبیین کند. به نظر نگارنده ضعف اصلی چنین تفسیری به نادیده انگاشتن پایه‌های نظری و عملی ایده لوژی نئولیبرال و به طور مشخص مقررات‌زدایی (deregulation) باز می‌گردد.

پانیچ و گیندین می‌نویسند:

«از نظر شکوفایی مستقیم انباشت سرمایه، مناسبات مالی نه تنها جای‌گاه مهمی را در نوآوری‌های فنی و در رایانه‌یی کردن و نظام اطلاعاتی ایفا می‌کرد، بلکه همچنین نوآوری را به طور عمومی در بخش‌هایی با فن‌آوری بالا از طریق سرمایه‌ی سهامی به خصوص در آمریکا تسهیل می‌کند. نقش مرکزی دلار و اوراق قرضه‌ی آمریکا در اقتصاد جهانی به عنوان یک حامل کلیدی ارزش و مبنایی برای سایر محاسبات ارزشی همراه با سلطه‌ی جهانی نهادها‌ی مالی آمریکا به مثابه‌ی یک مرکز جاذبه برای جلب مازادها‌ی جهانی به بازارها و ابزارهای مالی آمریکا عمل می‌کند.» (پیشین)

تحلیل‌هایی که اسلاوی ژیتک از بحران اقتصادی جاری به دست داده، در مرتبه‌یی به مراتب نازل‌تر و سطحی‌تر از مباحث پانیچ – گیندین شکل بسته است. برای نمونه ژیتک در مقاله گونه‌یی تحت

عنوان "شورش‌های لندن، درجه صفر اعتراض" با زیر تیتراژ "دله دزدان جهان متحد شوید" درک به غایت غیر طبقاتی، سایکولوژیک و سانتی‌مانتالیستی خود از بحران اقتصادی را به بهانه‌ی تفسیر شورش‌های انگلستان به میان می‌گذارد. ژيژک همان قدر مارکسیست است که فی‌المثل رولان بارت، لئوتار یا هابرماس. صرف نظر از قرابت فکری ژيژک با لیدرهای جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی - که قبله‌گاه‌شان جناح راست فرانکفورت و راه سومی‌های انگلیسی هستند - چنین تحلیل‌هایی از پیشروان چپ نو نیز فاصله دارد و به چپ لیبرال نزدیک است. مقاله‌ی ژيژک - که به نقل از "London Review of Books" در روزنامه‌ی لیبرال اصلاح طلب "شرق" ایران منتشر شده - شورشیان انگلیسی را عده‌ی روانی یا به قول خودش "غیرعقلانی" معرفی کرده است که "دست به خشونت مخرب" می‌زنند. ژيژک ابتدا پس از تکرار نظریه‌ی "تکرار" هگل بحران اقتصادی جاری را تا حد یک "بحران مالی" مکرر تقلیل می‌دهد.

ما به تبیین شورش‌های اخیر انگلستان در ادامه‌ی این سلسله مقالات خواهیم پرداخت اما برای تصریح مبانی تحلیل صرفاً فرویدی و به اصطلاح "پسا مارکسیستی" و غیر طبقاتی ژيژک توجه خواننده را به بیانیه‌ی حزب کارگران سوسیالیست (swp) بریتانیا درباره‌ی شورش‌های جاری "مندرج در:

<http://www.socialist worker.co.uk/art.php?id=25645>

و مقاله‌ی آلن وودز (شورش در انگلستان: خطاری به بورژوازی) جلب می‌کنیم.

در تمام این تحلیل‌ها واقعیاتی به چشم می‌خورد. سقوط وال استریت و آوار بانک‌ها و نهادهای مالی از یک سو و اوراق قرضه و سهام مسموم و حساب‌های بازار بورس و اقتصاد کازینویی از سوی دیگر هنوز حاضرند به دادگاه بیایند و علیه‌هایک - فریدمن و کارگزاران سیاسی (ریگان - تاچر...) و عمال اقتصادی اش گرینزپین - برنانکی و استراوس کان شهادت دهند. موشک‌های رها شده‌ی سهام مسموم به مراتب خطرناکتر از جنگنده‌هایی که به منهن خوردند،

عمل می‌کنند. سر و کله‌ی خانم فالاچی پیدا نیست. نفت لیبی و سود بازسازی‌های جنگ به جیب فرانسه خواهد رفت و آمریکا تا اطلاع ثانوی باید کفش چین را واکس بزند...

پنجم. مقررات زدایی

نحوه‌ی شکل بندی مراحل اولیه‌ی بحران جاری اقتصادی در قالب یک بحران تمام عیار به بحران عمیق (Great Depression) ابتدای دهه‌ی سی مانسته است. ناترازمندی و عنان گسیخته‌گی عملیات بانکی حتی در سال 1791 از سوی توماس جفرسون (رییس جمهوری سوم ایالات متحد) مورد تاکید قرار گرفته بود. با این حال هم در بحران 1929 و به طور بنیادگرایانه‌تر در طی سی سال حاکمیت نئولیبرالیسم، مقررات زدایی مالی تحت عناوین مهملی همچون اقتصادی غیرمادی (Dematerialized of economy) و نوآوری‌های تکنیکی کل عرصه‌های مالی را فرا گرفت و در همان نخستین گام به شکستن مرز بانکهای تجاری (Comercial bank) و بانکهای سرمایه‌گذاری (Investment bank) انجامید و حبابهای (bubbles) بازار بورس و متعاقب آن وام‌های طولانی مدت با بهره‌ی کم برای خرید مسکن (subprime) به خانه‌خرابی جمع عظیمی از زحمتکشان و اقشار طبقه‌ی متوسط کشیده شد. در بخش‌های بعد خواهیم گفت که بحران مالی چگونه بخش‌های صنعتی را تحت تاثیر قرار داد، به رکود، تورم و رکود تورمی دامن زد، نرخ بی‌کاری را در ایالات متحد دو رقمی کرد، صنایع بزرگ را که در امتداد و انتهای جریان یک دوره‌ی رونق با اضافه تولید مواجه شده بودند به کوهی از کالاهایی تبدیل کرد که بدون مشتری مانده بودند و مدیران صنایع برای آب کردن محصولات خود از یکسو ناگزیر به سود کمتر و بهترین قیمت (Best Price) رضایت می‌دادند و از سوی دیگر خطوط تولید را یکی پس از دیگری می‌بستند و در عمق افسرده‌گی کم‌ترین سود ممکن را به جیب می‌زدند. کارفرمایان برای پر کردن حفره‌های ناشی از کاهش ارزش اضافه به اقداماتی از قبیل بی‌کاری کارگران (تعدیل نیروی کار)، ارزان سازی نیروی

کار، افزایش ساعت و شدت کار، اخراج کارگران زن و مهاجر، حذف خدمات اجتماعی، افزایش سن بازنشستگی، تقلیل میزان بیمه بی-کاری، ناامنی در محیط کار از طریق ایجاد رقابت در میان کارگران و غیره دست زدند.

مقرراتزدایی نئولیبرالی - که قوانین کنترلی و دخالتی دولت را در سیمای هووی زشت دست نامریی بازار تصویر و نکوهش می‌کرد - و در ابتدا قرار بود فقط در بازار آزاد انجام شود، مثل سرطان به موسسات مالیه متاستاز داد. مرزها و وظایف بانکها به هم ریخت و جابه‌جایی سهام و اوراق بهادار تا مدت‌ها به صورت معامله‌ی پر سود درآمد.

می‌دانیم یکی از خصلت‌های بحران سرمایه‌داری در روند تقسیم و فرایند تراکم و تمرکز سرمایه و به تبع آن جدا شدن سرمایه از سرمایه‌دار شکل می‌بندد. از آن جا که هیچ سرمایه‌داری به تنهایی قادر به مدیریت سرمایه‌های بزرگ نبود در نتیجه مدیریت پروژه‌های کلان اقتصادی (مانند راه‌آهن و سدسازی و نیروگاه) در اختیار گروهی از مدیران صاحب سرمایه سپرده شد. به همین دلیل نیز مارکس به درست معتقد بود که بدون این شرکت‌های سهامی شبکه‌ی راه‌آهن هم به وجود نمی‌آمد. چرا که سرمایه‌داران منفرد از تامین مالی و از پیش‌برد این پروژه‌ها ناتوان بودند. از نظر مارکس این بخش، وجه مترقی شرکت‌های سهامی بود که تحول بخشی مثبت آن به سود جامعه و فرودستان تمام می‌شد. اما جدا شدن کنترل سرمایه از دست سرمایه‌دار به همراه ایجاد "شرکت با مسوولیت محدود" برای انباشت سرمایه و به موازات آن ظهور شرکت‌های عظیم چند ملیتی تحول جدی در تکنولوژی نوآوری سرمایه‌داری جا زده شد.

درک **نقش** سهام در بحران مالی از یک دریچه به جدا شدن اقتصاد واقعی از **سفته‌بازی** باز می‌گردد و از دریچه‌ی دیگر به بحران **سقوط نرخ سود** در شرایط زیان‌دهی یا **مقرون به صرفه نبودن تولید** مرتبط می‌شود. به یک مفهوم امکان بحران مالی در نظام

سرمایه‌داری به زمانی وصل می‌شود که تحولات پولی و در واقع مبادله‌ی اوراق بهادار از تولید سرمایه‌داری تفکیک و منتزع می‌شود.

مقررات زدایی در مناسبات و روی‌کرد بانکه‌ها بهترین کاتالیزور ورود چهار نعل به باتلاق بحران مالی بود.

از ابتدای شکل‌بندی سرمایه‌ی مالی وظیفه‌ی اصلی بانک‌های پس‌انداز، به‌طور مشخص و سنتی پذیرش سپرده‌های مردم به صورت امانت و پرداخت این وجوه به متقاضیان وام با احتساب بهره و ارائه‌ی بخشی از این بهره به سپرده‌گذار بوده است. هزینه‌های جاری بانک نیز از تفاوت **نرخ سود و بهره** تامین می‌شد.

بانک‌هایی که در عرصه‌ی حاکمیت سرمایه‌داری به وجود آمدند، به یک معنا فعالیت خود را در حوزه‌ی سرمایه‌ی مالی متمرکز کردند. قرار بود این بانک‌ها پول و سرمایه‌ی خود را صرف شکل‌بندی پروژه‌های تولیدی کنند و از ره‌آورد سودآوری فعالیت‌های اقتصادی خود هم بهره‌ی بانک را تامین نمایند و هم در روند وام‌دهی وارد شوند. در متن چنین فرایندی است که شهروندان علاقه‌مند به صورت داوطلبانه و به منظور کسب سود پول‌های خود را به شکل سپرده در اختیار بانک‌های سرمایه‌گذاری قرار می‌دهند تا بدین اعتبار در سودآوری ساخت و ساز پروژه‌های اقتصادی سهیم شوند. این سپرده‌ها به سهام مشهور شده است. به این ترتیب سرمایه‌داری برای در اختیار داشتن منابع کافی از پول سپرده‌گذاران استفاده می‌کند و بخشی از سود پروژه‌های اقتصادی را به شکل افزایش بهای سپرده‌ها (سهام) به بازار می‌فرستد. چنان‌که می‌دانیم محل خرید و فروش سهام بازار بورس است. چنین معامله‌یی (خرید و فروش سهام) همواره در چارچوب یک احتمال، یا انتظار برای کسب سود در ماجرای نامعلوم یک سرمایه‌گذاری ممکن درآینده است. به عبارت دیگر سرمایه‌یی که به انتظار سود در آینده تشکیل شده است به شیوه‌ی پیش‌بینی سود احتمالی در بازار بورس رد و بدل می‌شود. بلایی که ایده‌ئولوژی نئولیبرالی بر سر بازار بورس و سقوط سهام

آورد در قالب همان مقررات‌زدایی‌ها صورت گرفت. مقررات‌زدایی بازار عادی که به همه‌ی جوانب سرمایه‌داری از جمله موسسات مالی سرایت کرده بود، در مدتی کوتاه قوانین متمایز و مرزهای حاکم بر بانک‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را از میان برداشت و بانک‌های پس‌انداز را نیز به بازار بورس فرستاد. به تدریج و در حالی‌که رونق جابه‌جایی اوراق بهادار به گفتمان غالب بر بازارهای مالی تبدیل شد و سهام‌داران درباره‌ی عملکرد احتمالی سود دهی اوراق خود در آینده به حدس و گمانه‌زنی پرداختند، سهام به شکل انشاقی (derivative) در آمد.

شکل متعارف و واقعی قضیه این است که سهام در بازارهای بورس جهان با قیمت‌های متورم و گاهی ده‌ها برابر ارزش اصلی خود مبادله می‌شود. فربه شدن بهای سهام احتمال تبدیل آن‌ها به رشد بادکنکی و حبابی را میسر می‌کند. و امکان شکننده‌گی و ترکیدن حباب‌ها را محتمل می‌سازد. نمونه را ارزش سهام شرکت اینترنتی **آمازون دات کام** در نخستین سال تاسیس به صد برابر صعود کرد و در همان حال ارزش سهام **جست‌وجوگر گوگل** ظرف مدت پنج سال به نهمصد برابر فزونی یافت. ناگفته پیداست این افزایش نجومی ارزش سهام در مدت زمانی کوتاه حاکی از جدا شدن سفته‌بازی از اقتصاد واقعی و شکل‌بندی "سرمایه‌ی موهوم" (capital fictitious) - به تعبیر **مارکس** - است.

روند مقررات‌زدایی نئولیبرالی در عرصه‌ی سرمایه‌ی مالی دستان نامریی بازار آدام اسمیت را در پوست گردو کاشت... □

بعد از تحریر:

در دوران حاکمیت دولت "مهرورز و عدالت محور نهم و دهم" که همه‌ی رکوردها از جمله رکورد در آمد نفتی شکسته شده است، یک رکورد نیز در عرصه‌ی اختلاس در سرمایه‌ی مالیه شکسته شد. رکوردی که تا المپیک نامعلوم بعدی هم چنان معتبر باقی خواهد

مانند. این که با چه مکانیسمی می توان دو میلیارد و هفتصد میلیون دلار را در بانک صادرات به زمین زد مساله یی است که حل آن از توان آلکاپون هم بیرون است. در استان داری تهران هم از قرار خبرهایی در حوزه ی مالیه در جریان است. مالیه داران و مالیه داران وطنی در رستوران چرخان برج میلاد بستنی طلایی و ناهار چند صد هزار تومانی تو رگ می زنند و **یگانه** (همان دختر پنج ساله ی کارگر ساختمانی) هنوز فکر می کند چه گونه دولت " عدالت پرور " می تواند برای حال کردن مالیه داران برج میلاد بسازد اما او و پدرش در حسرت دو اتاق می سوزند؟

این بحث را پی خواهم گرفت.....

منابع :

- Hilferding Rudolf (1981) *Finance capital: A study of the latest Phase of capitalism development*,

Edit with an introduction by Tom

- Marx Karl (1984) *Capital*, Laurence and Wishart, vol.3, London